

الهیات تطبیقی (علمی پژوهشی)

سال چهارم، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲

ص ۲۸-۱۵

بررسی دیدگاه جی. ال. مکی درباره شر از منظر فلسفه سهروردی

دکتر سید مرتضی حسینی شاهرودی * ریحانه شایسته **

چکیده

مسئله شر از مسائلی است که برخی فیلسوفان ملحد، آن را دلیلی برای رد وجود خداوند عنوان کرده‌اند. جی. ال. مکی از جمله فیلسوفانی است که در مقاله "شر و قدرت مطلق" (Evil and Omnipotence)، در صدد آن است که اثبات کند، شر موجود در عالم با برخی صفات خداوند، همچون قدرت مطلق و خیر مطلق منافات دارد، در نتیجه متأله یا باید به وجود خدا بدون این صفات معتقد باشد یا باید اساساً منکر وجود خدا شود. از منظر فلسفه اشراق ساختار استدلالی مکی در مسئله شر قابل قبول نیست. سهروردی با قضایای مقوم مکی مخالف است. او خداوند را خیر محض و شر را امر عدمی می‌داند و تعلق نگرفتن قدرت واجب‌الوجود به محالات ذاتی را محدود کننده قدرت او به حساب نمی‌آورد، به علاوه معتقد است وجود شر با هیچ یک از کمالات خداوند منافات ندارد و شر قلیل موجود در هستی، لازمه عالم مادی است و فقدان شر قلیل بی‌تردید حکمت خداوند را زیر سؤال خواهد برد.

واژه‌های کلیدی

شر، خیر، قادر مطلق، خیر مطلق، جی. ال. مکی، سهروردی.

مقدمه

مصیبت‌ها و رنج‌ها، پرسش‌هایی را فراروی ذهن او قرار داده است. در این میان، دغدغه و نگرانی مومنان بیشتر بوده، چرا که آنها با پرسش‌هایی روبه رو می‌شوند که در بسیاری از موارد صفات مطلق خدا و حتی وجود خداوند را تحت الشعاع قرار

بی‌شک، مسئله شر یکی از کهنترین مسائلی است که از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. رویارویی آدمی با

shahrudi@ferdowsi.um.ac.ir
r.shayesteh3@yahoo.com

* استاد گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد

** کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد (مسئول مکاتبات)

تاریخ وصول ۹۱/۷/۴ تاریخ پذیرش ۹۲/۲/۳۱

۱. شبهاتی که پاسخ آنها به نقل مستقیم در نوشته‌های شیخ اشراق به چشم می‌خورد.

۲. شبهاتی که با نظر به کل فلسفه سهروردی قابل پاسخگویی هستند.

۳. شبهاتی که به شکل فعلی و با ظرایفی که از نظر مکی عنوان شده است، در زمان سهروردی مطرح نبوده و به همین علت نمی‌توان از طریق مبانی حکمت اشراق به آنها پاسخ داد.

با توجه به دو تقریر مسأله شر که عبارتند از:

۱. مسأله منطقی شر یا مسأله سازگاری یا ناسازگاری میان وجود خدا و وجود شر؛

۲. مسأله شر به منزله قرینه یا دلیلی علیه وجود خدا (همان:

۱۷۹)

گفتنی است مکی در نظریه خود به تقریر اول توجه کرده است، اما به نظر می‌رسد سهروردی به طریق دوم بیشتر تمایل نشان داده است. نکته‌ای که سبب می‌شود بتوانیم از کلام سهروردی برای پاسخگویی به شبهات مکی استفاده کنیم، این است که طریق نخست در درون طریق دوم قابل بحث و بررسی است و برای همین بعد از ارائه راه‌حلی برای مسأله شر می‌توان میان وجود شر و وجود خدا سازگاری ایجاد کرد.

باید توجه داشت که بحث شر از دیدگاه سهروردی با دشواری‌های همراه است، زیرا این بحث به صورت پراکنده در کتب او وجود دارد؛ علت پراکندگی این مسأله آن است که اولاً فلسفه سهروردی بر پایه نور و ظلمت استوار است و وی گاهی به جای واژگان خیر و شر، از واژگان نور و ظلمت تعبیر می‌کند و ثانیاً مباحثی وجود دارد که ظاهراً ارتباطی با مسأله خیر و شر ندارد، اما بر دیدگاه‌های او در این باره تأثیر می‌گذارد و باید مورد بررسی قرار گیرد.

این مقاله در پاسخگویی به شبهات دو بخش دارد: در بخش اول به رفع شبهه اصلی مکی، که منافات داشتن وجود شر با صفات قادر مطلق و خیر محض است، بر مبنای فلسفه سهروردی پرداخته می‌شود و در بخش دوم به شبهاتی که به عنوان راه‌حل‌های مغالطه‌آمیز از طرف وی مطرح شده است، منطبق بر نظام فکری سهروردی پاسخ‌هایی داده خواهد شد.

می‌دهند. این پرسش‌ها که غالباً از سوی افراد ملحد مطرح می‌شود، با ساختاری منسجم درصدد آن است که ایمان و اعتقاد متأله را خدشه‌دار کند. از جمله فیلسوفان ملحدی که مسأله شر را دستاویزی برای انتقاد و اعتراض علیه دین و خداوند قرار داده، جی. ال. مکی، فیلسوف انگلیسی است.

مقاله حاضر در صدد است که با تبیین انتقادات مکی، به پاسخ‌هایی منطقی در نظام فکری سهروردی دست یابد و نشان دهد، کسانی که با مبانی اشراق همسو هستند، نه تنها شبهات مکی برای رد وجود خدا، خللی به اعتقاد آنها وارد نمی‌کند، بلکه اساساً چنین شبهاتی در نظام فکری آنها مطرح نخواهد شد.

فلاسفه و متألهان پاسخ‌هایی به شبهات مکی داده‌اند، از جمله اینکه بسیاری از آنان همچون سهروردی - چنانکه اشاره خواهد شد - تعریف مکی از قدرت مطلق را نمی‌پذیرند و این تعریف استاندارد از قدرت مطلق را جایگزین آن می‌کنند که قادر مطلق به هیچ حدی جز حدود منطقی محدود نیست، بنابراین، شبهه را به‌طور کلی متفی می‌دانند (رک. پترسون، ۱۳۷۶: ۱۸۲). نظریه عدل الهی پویشی و این مسأله که شر بالضرورة متضاد خیر است و یا شر تنبیهی برای خطاکاری به شمار می‌آید (همان: ۱۹۶) از جمله پاسخ‌هایی است که به مکی داده شده است؛ همچنین، بهترین جهان ممکن لایب نیتس (همان: ۱۹۷) و راه‌حل مبتنی بر هماهنگی نهایی به این معنا که هر چه در این جهان است، نیکوست و یا همه چیز در نهایت نیکوست (همان: ۱۹۸) راه‌حل‌های دیگری است که متألهان ارائه کرده‌اند که البته مجال بحث در این مقاله برای آنها وجود ندارد.

این که هر یک از اندیشمندان از منظر دینی خود به این بحث پرداخته‌اند، در نهایت نشان می‌دهد که شبهه مکی به شکلی که در نظام فکری او مطرح شده است، هیچ جایگاهی در نظام فکری متأله ندارد و عموماً متألهان مسأله شر را منطبق با ساختار و نظام فکری او بررسی نخواهند کرد.

این مقاله درصدد تبیین مجدد مقدمات جی. ال. مکی منطبق بر ساختار اشراقی سهروردی است که اشکالات مکی را از سه منظر پاسخ خواهد داد:

۲. توانایی‌های قادر مطلق را هیچ حد و مرزی نیست. لازمه این مقدمات آن است که اگر کسی هم خیر محض باشد و هم قادر مطلق، شر را به کلی از بین می‌برد. به همین خاطر، دو قضیه «قادر مطلق وجود دارد» و «شر وجود دارد» با هم ناسازگارند (cf. makie, 195: 200-1).

به این ترتیب، مکی اشکال اصلی خود را مطرح می‌کند و سپس پاسخ‌هایی را که به این شبهه داده شده، رد می‌کند. او راه‌حل‌های مطرح شده از سوی متألهان را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱. راه‌حل‌های مناسب: راه‌حلی که در ابتدا شخص، یکی از قضایای مقوم مسأله شر را به گونه صریح مردود می‌شمرد و در نتیجه مسأله برای او قابل حل است؛ مانند کسی که می‌پذیرد «خداوند خیر محض نیست» یا «شر وجود ندارد» یا «خداوند قادر مطلق نیست»، «خیر نقطه مقابل شر نیست»، «شر موهوم است»، «شر فقدان خیر است» یا «توانایی‌های قادر مطلق حد و مرز دارد».

سپس مطرح می‌کند که این راه‌حل‌ها فاقد اعتبار هستند؛ برای نمونه بر این راه‌حل که توانایی قادر مطلق را هیچ حد و مرزی نیست، این سؤال مطرح می‌شود که آیا به این ترتیب واقعا قدرت خداوند نامحدود است؟ و یا کسانی که شر را یک توهم می‌دانند، چه جوابی به این سؤال می‌دهند که آیا این توهم، خود یک شر نیست؟ و کسانی که شر را صرفا فقدان خیر می‌دانند، می‌توانند پاسخ گویند که آیا فقدان خیر، خود یک شر نیست؟ (cf. makie, 1955: 201)

۲. راه‌حل‌های مغالطه‌آمیز: راه‌حلی است که همه قضایای مقوم به گونه صریح پذیرفته می‌شوند، اما در جریان استدلال به نحو ضمنی رد می‌شوند؛ (cf. makie, 1955: 202) مانند راه‌حل‌های «خیر بدون شر نمی‌تواند وجود داشته باشد» یا «شر به عنوان واسطه خیر ضروری است» یا «جهان همراه با شرور موجود در آن بهتر از جهان بدون هر گونه شری است» یا «شر لازمه اختیار انسان است».

بخش اول: بررسی مبانی سهروردی در مسأله شر و رفع شبهه اصلی مکی

بخش اول اصلی‌ترین قسمت مقاله است، زیرا به صورت ضمنی بخش دوم را پوشش می‌دهد؛ یعنی شبهات مطرح شده در بخش دوم با ارجاع به مبانی سهروردی در بخش اول برطرف خواهد شد و در نهایت به سؤال‌های زیر از دیدگاه سهروردی پاسخ داده خواهد شد:

آیا وجود شر با قدرت و یا خیر محض بودن خدا منافات دارد؟ چه توجیهی برای شرور در این عالم وجود دارد؟ آیا خداوند نمی‌توانست از شر قلیل موجود در عالم صرف نظر کند؟ اساساً چه زمانی انسان با مسأله شرور و تقابل آن با صفات خداوند روبه رو می‌شود؟

طرح مسأله

مکی در مقاله "شر و قدرت مطلق" می‌نویسد: «مسأله شر علاوه بر این که نشان می‌دهد باورهای دینی فاقد تکیه‌گاهی عقلانی است، آشکار می‌کند که آنها مسلماً غیرعقلانی‌اند؛ به این معنا که بعضی از اجزای این نظریه عمده کلامی با اجزای دیگرش ناسازگاری دارد و ناسازگاری اجزا نیز چنان نیست که مثاله بتواند به آنها همچون یک کل معتقد باشد، مگر اینکه از عقل فاصله بیشتری بگیرد. در این شرایط، او نه تنها باید به اموری اعتقاد بورزد که قابل اثبات نیستند، بلکه باید به اموری نیز اعتقاد بورزد که ناقض دیگر باورهای او هستند» (cf. makie, 1955: 200).

به اعتقاد وی، مسأله شر تنها برای کسانی مطرح می‌شود که علاوه بر اعتقاد به خدا، او را قادر مطلق و خیر محض می‌دانند. صورت ساده مسأله از نظر او از این قرار است:

۱. خداوند قادر مطلق است.

۲. خداوند خیر محض است.

۳. شر وجود دارد.

به گفته وی این سه قضیه متناقض‌اند؛ به شکلی که اگر گزاره اول و دوم صادق باشد، گزاره سوم کاذب خواهد بود و چون تناقض این سه قضیه آشکار نیست، دو قضیه دیگر به آن الحاق می‌کند و آنها را قضایای شبه منطقی می‌نامد که عبارتند از:

۱. خیر نقطه مقابل شر است؛ به گونه‌ای که فرد خیرخواه تا آنجا که بتواند شر را از بین می‌برد.

محض نمی‌داند، در واقع دچار این توهم شده است که عالم فقط برای انسان آفریده شده است؛ اما چنانکه در این مسأله دقت کنیم، می‌فهمیم که اگر اراده خداوند گزاف بود و قوانین کلی و مضبوط ازلی و ابدی وجود نداشت، وضع انسان و حیوان به این‌گونه که اکنون هست، نمی‌توانست باشد؛ در این صورت خدا دارای اراده‌های متجدد و حادث خواهد بود (رک. سهروردی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۶۷) که چنین اراده‌هایی بر خداوند محال است.

به بیانی دیگر، اگر چیزی را شر می‌شماریم، به خاطر آن است که با مصلحت شخص واحدی سازش ندارد، اما در واقع همان چیز نسبت به نظام کلی جهان نیکو و مفید است. حرکت‌ها و سکون‌ها به اموری منتهی می‌شوند که برای بعضی از اشخاص نامطلوب است؛ اما باید دانست آنچه اهمیت دارد، خواسته‌ها و تمایلات شخص واحد نیست، بلکه نظام عالم مشتمل بر حوادث نامتناهی است که گاهی شروری در آن به چشم می‌آید؛ آن هم در مقایسه با نوع یا فرد نه کل نظام هستی (همان، ج ۳: ۱۶۶).

سهروردی این مطلب را با این مثال روشن می‌کند: انسانی را در نظر بگیرید که لباسش به واسطه آتش سوخته است. اولاً اگر ضروری که از سوختن لباس به او رسیده با مقدار منفعتی که در طول عمرش از آتش برده است، بسنجیم می‌بینیم که به هیچ وجه با هم قابل مقایسه نیستند؛ ثانیاً بر فرض آتش برای شخص مزبور، تنها ضرر داشت، ولی برای نوع انسانی نافع است از این رو باز هم وجودش برای حفظ نظام نوع نیکو شمرده می‌شود (همان: ج ۱: ۴۷۲). وی در جایی دیگر می‌گوید: انسان برخی چیزها را مانند مار و عقرب شر می‌داند، زیرا به نظر وی این گونه چیزها از بین برنده و آسیب رسان به چیزهای دیگر هستند و اگر از بین برنده نباشند، از دیدگاه انسان شر محسوب نمی‌شوند (همان، ج ۳: ۶۰).

بر مبنای اعتقاد سهروردی، می‌توان گفت اگر انسان با نگاهی انسان‌مدارانه به این بحث نظر کند، مسأله شر به شکلی که مکی آن را بیان کرده، مطرح می‌شود، در غیر این صورت این

بر اساس مبانی سهروردی در مسأله شر، شاکله شبهه اصلی مکی از بین خواهد رفت؛ بنابراین، اگر کسی با مبانی حکمت اشراق که در این زمینه مطرح خواهد شد، موافق باشد، بدون تردید با اشکال اصلی او و به تبع از آن با اشکالاتی که بر راه‌حل‌های مغالطه‌آمیز مطرح کرده است، روبه‌رو نخواهد شد. این مبانی به طور خلاصه عبارتند از:

الف. عدم محوریت انسان در نسبت دادن خیر و شر که قبول این مبنا از طرف فرد در نهایت سبب تبدیل شر جزئی به خیر کلی در نظام احسن می‌شود.

ب. پذیرش شر به عنوان امری عدمی که به حقیقی نبودن وجودی که در گزاره‌های مقوم مکی به شر نسبت داده شده می‌انجامد.

ج. پذیرش قاعده "العالی لا یلتفت الی السافل" که به عدم صلاحیت انسان به سلب صفات مطلق خداوند بعد از اثبات واجب الوجود منجر می‌شود.

د. حصر عقلی تقسیم‌بندی ممکنات بر اساس نظام خیر و شر که نتیجه آن اثبات خیر محض بودن خداوند و منافات نداشتن وجود شر قلیل با صفت خیر محض است.

ر. پذیرش این اصل که شرور لازمه خیرهای برتر است که سبب می‌شود که نه تنها وجود شرور، قدرت و خیر بودن خدا را زیر سوال نبرد، بلکه فقدان آن است که حکمت خداوند را خدشه دار خواهد کرد.

الف - رد نظریه انسان محوری

در این نظریه، محور نظام خیر و شر، انسان است؛ یعنی اگر چیزی به سود انسان باشد و باعث آرامش او شود و رفاهش را تامین کند، خیر محسوب می‌شود و اگر چیزی به ضرر او باشد و آسایش و خوشبختی او را مختل کند، شر محسوب می‌گردد. این نگاهی واقعی و حقیقی به مسأله شر نیست، بلکه اعتبار ذهن انسان است و نمی‌توان بر این مبنا و از زاویه دید جزئی‌نگر انسان، با تصدیق شرور، وجود خدایی عالم و قادر و خیر محض را انکار کرد.

به عقیده سهروردی، کسی که به حذف شرور در عالم اصرار دارد و به خاطر وجود شرور خداوند را خیر محض یا قادر

خیر است، اما بالعرض و در مقایسه با چیز دیگر جوهری از آن شر محسوب می‌شود.

به گفته حیدرآبادی در شرح *هیائل النور*: «سهروردی مباحث خیر و شر را با توجه به ذات باری تعالی طرح کرده و بر این باور است که از ذاتی که خیر محض است، صدور شر محال است، زیرا وجود شر عدم کمال است و این نوع عدم درباره خدا متصور نیست و از طرفی شر عدم است و عدم هم از جهتی که عدم است، به فاعل منتسب نمی‌شود، مگر بالعرض» (حیدرآبادی، ۱۳۸۵: ۲۶۱). سهروردی نیز در این باره معتقد است که صدور شر نه تنها از خداوند به‌خاطر نورالانوار بودن و نداشتن جهات ظلمانی ممتنع است، بلکه صدور آن از ذات مجردات نیز ممتنع است و شرور را به جهات فقری عقول نسبت می‌دهد (ر.ک. سهروردی، ۱۳۷۲: ۵۵۸).

در اثبات شر به عنوان امر عدمی سه دیدگاه از طرف فیلسوفان وجود دارد که عبارتند: از بدهت، استقرا و استدلال قیاسی. سهروردی برای اثبات مدعای خویش بر عدمی بودن شر به استدلال قیاسی تکیه کرده است. صورت این استدلال به این شکل است: اگر شر امری وجودی باشد، شر غیر شر می‌شود، لکن تالی باطل است، پس مقدم هم باطل است (قراملکی، ۱۳۷۷: ۶۰). به اعتقاد سهروردی هر چیزی از آن جهت که وجود دارد، خیر محسوب می‌شود. پس اگر شر امری وجودی باشد، شر غیر شر می‌شود.

به اعتقاد وی، بدی و شقاوت، فقر و ظلمت از لوازم ضروری معلولات است و مانند سایر لوازم ماهیت، از ماهیت ممتنع السلب است (ر.ک. سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۳۵؛ ج ۴: ۱۴). این مطلب را قطب‌الدین شیرازی در شرح *حکمة الاشراق* چنین بیان می‌کند که «شر ذات ندارد، بلکه فقدان ذات یا فقدان کمال ذات است. آنچه که سبب پیدایش شر است، مقتضی نوعی عدم است، زیرا اگر موجود باشد و سبب نفی چیزی از چیز دیگر نشود، برای دیگری شر نیست، چنانکه برای خودش هم شر نیست. چون وجود چیزی نه مقتضی عدم، نه مقتضی کمال آن است و اگر چیزی مقتضی عدم برخی از کمالاتش باشد، همان عدم کمال، شر است نه آن چیز؛ علاوه بر این که

نتیجه حاصل می‌شود که اگرچه شرور در عالم به انسان آسیب می‌رساند، اما ممکن است در افق گسترده‌تری کمال هستی در گرو تحقق این شرور باشد و اگر انسان بتواند دید وسیعی به وسعت کل هستی پیدا کند، این شرور را شر نمی‌داند، بلکه آنها را خیری برای کل آفرینش که اجزای آن به صورت سازمان‌یافته و هوشمند با هم در ارتباط هستند، قلمداد می‌کند.

ب - عدمی بودن شر

دومین مبنایی که سبب می‌شود شبهه مکی در فلسفه سهروردی قابل قبول نباشد، عدمی بودن شر است.

مکی در سومین قضیه مقوم خود می‌گوید: «شر وجود دارد». بنابراین در پیش‌فرض خود شر را امر وجودی در نظر گرفته است. پرسشی که در اینجا پیش می‌آید، این است که آیا شر خلق شده است و یا ما به واسطه نبود خیر و کمال، وجود را به آن نسبت می‌دهیم؟

اگرچه مکی در ابتدای مقاله خود عنوان کرده، کسی که اعتقاد به عدمی بودن شر دارد، مسأله شر و تعارض آن با وجود خدا و صفات او، برای وی به وجود نخواهد آمد، اما مسأله این است که آیا اساساً اعتقاد مکی به وجود شر می‌تواند مبنای صحیحی داشته باشد؟

بدون تردید، مکی شر را مستقیماً به خدا نسبت نمی‌دهد، زیرا با توجه به گزاره الحاقی دوم که عبارت است از «خیر نقطه مقابل شر است، به نحوی که فرد خیرخواه تا آنجا که بتواند شر را از بین می‌برد»، پیش‌فرض خود را خدایی خیر قرار داده که خیر از او صادر می‌شود، نه شر و اگر شری را مشاهده کند، به خاطر خیر محض بودنش بدون تردید آن را از بین خواهد برد.

بنابراین، اگر مکی بخواهد وجود شر را مستقیماً به خدا نسبت دهد، قاعده سنخیت، قاعده الواحد و نیز صفت حکمت خداوند خدشه‌دار خواهد شد، زیرا امکان ندارد حکیم چیزی را با هدف نابود کردن آن خلق کند. پس اگر او قائل به وجودی بودن شر است، باید آن را غیرمستقیم به خداوند نسبت داده باشد و در این صورت آنچه از خدا صادر می‌شود،

پس مشاهده شرور در این عالم نمی‌تواند صفات قدرت و خیر محض بودن خداوند را تحت شعاع قرار دهد.

آنچه به عنوان نتیجه نهایی از این بحث عاید می‌شود، این است که واجب‌الوجود اگر بی‌نیاز از تمام جهات باشد، فعل او دارای علت غایی و چرایی مصلحتی نیست، بلکه ذات او به گونه‌ای است که امور را به حسب ذاتش به کاملترین وجه انجام می‌دهد و فاعلیت او نیز به قصد حفظ مصالح نیست.

چنین به نظر می‌رسد که به خاطر توجه نکردن مکی به این قاعده این توهم ایجاد شده که چون برای وجود شر دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد، بنابراین، می‌توان با دلایل به ظاهر عقلانی، صفات قدرت و خیر محض بودن خدا را از زیر سؤال برد و سپس وجود خداوند را مورد تردید قرار داد و در پایان نیز آن را رد کرد.

د- تقسیم‌بندی موجودات ممکن

اگر کسی به این نوع تقسیم‌بندی موجودات ممکن بر اساس خیر و شر که در ادامه خواهد آمد، قائل باشد، شر قلیل موجود در عالم را جائز می‌شمارد، زیرا بر اساس دلایل عقلانی که سهروردی بیان می‌کند، در حصر عقلی تقسیم‌بندی ممکنات بر اساس خیر و شر تنها تحقق سه قسم محال است.

ملاصدرا در تعلیقه بر حکمه‌الاشراق برای خیر و شر بودن چیزی دو مقام در نظر می‌گیرد:

۱. مقام فی‌نفسه بودن: در این مقام پرسیده می‌شود: آیا شیء فی‌نفسه خیر است یا شر؟ به عقیده فیلسوفان شر امری عدمی است و هیچ چیزی در عالم فی‌نفسه به شر متصف نمی‌شود.
۲. مقام بالقیاس الی‌الغیر: در این مقام در واقع وجود قیاسی اشیاء مد نظر است. در این مقام است که شیء در رابطه با دیگران پنج حالت پیدا می‌کند.

سهروردی نیز در این مقام ممکنات را به پنج دسته تقسیم می‌کند:

۱. موجودی که شری در آن نیست (خیر مطلق).
۲. موجودی که خیر کثیر و شر قلیل دارد.
۳. موجودی که شر مطلق است.

اقتضاء عدم برخی از کمالات خود، معقول نیست، زیرا اشیاء طالب کمالات خود هستند، نه مقتضی عدم آنها» (شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۹۶).

ج- پذیرش قاعده "العالی لا یلتفت الی السافل"

پذیرش این اصل سبب می‌شود که شخص نتواند صفت قدرت و خیر محض را به واسطه وجود شرور از خداوند سلب کند. این اصل به این معناست که عالی نمی‌تواند غرضی در سافل جست‌وجو کند، چون عالی تمام کمالات سافل را دارا است. از این رو، سافل چیزی ندارد که عالی فاقد آن باشد تا بدان توجه کند. بر این اساس عالی، غرضی غیر از ذات خودش ندارد (رک. طالبی، ۱۳۸۹: ۲۵۸) و در مورد خداوند وجود غرض با فضل او منافات دارد (رک. حیدرآبادی، ۱۳۸۵: ۲۶۲).

به گفته سهروردی در *هیاکل النور*، سخن خیر و شر برای کسی مطرح می‌شود که می‌پندارد عالی را با سافل التفات است، زیرا تصور می‌کند که ورای این عالم تنگ و تاریک عالمی دیگر نیست (دوانی، ۱۴۱۱ق: ۸).

با استفاده از این قاعده در کلام سهروردی، گزاره‌های مکی را می‌توان به انضمام گزاره‌های جدید دیگری در کنار هم قرار داد و نتیجه استدلال را به نفع خداپاوران تغییر داد:

۱. خداوند قادر مطلق است.
۲. خداوند خیر مطلق است.
۳. خداوند عالم مطلق است.
۴. مخلوقات علم محدود دارند.
۵. شر وجود دارد.
- و قضایای شبه منطقی زیر را به آن ضمیمه کرد:
۶. اگر خدا عالم مطلق و خیر مطلق باشد، می‌داند که بهترین خیر در نظام عالم چگونه محقق می‌شود.
۷. اگر خدا قادر مطلق باشد، نظام خیر را در عالم محقق می‌کند.
۸. مخلوقات علم محدود دارند و عالی غرضی غیر از ذات خود ندارد، پس مخلوقات نمی‌توانند به ذات عالی از جمیع جهات آگاه شوند.

عالم چشم‌پوشی کنیم، در نتیجه قبول این مبنا، با وجود شرور هیچ‌گونه نقصی به وجود و صفات خداوند وارد نخواهد شد. این دیدگاه از سه رکن و مقدمه تشکیل شده است:

رکن اول: ملازمه خیر و شر

به عقیده سهروردی، شر در عالم مادی رخ می‌دهد و استدلال می‌کند که ضرورت عدم تناهی حوادث ایجاب می‌کند که در عالم کون و فساد تضادهایی وجود داشته باشد. اگر این تضادها نبود، کون و فساد تحقق نمی‌یافت و در این صورت اشخاص غیرمتناهی به وجود نمی‌آمدند. انواع عنصری تنها با فعل متقابل عوامل مختلف بر روی یکدیگر به وجود می‌آیند و عمل متقابل مستلزم نوعی از تضاد است. پس می‌توان گفت اگر تضاد نبود، فیض به صورت مستمر و متجدد دوام نمی‌یافت. نفوس ناطقه به تعداد غیر متناهی به وجود نمی‌آمدند و عالم عنصری از حیات باز می‌ماند، بنابراین، آنچه از دیدگاه یکی شر است، با توجه به نظام کلی عالم خیر است (سهروردی، ۱۳۸۵: ۴۷۸-۴۷۹).

او معتقد است شر و بدبختی در جهان ماده نتیجه حرکت‌هاست. تاریکی و حرکت نیز نتیجه نیاز به انوار برین و ملبره‌اند، بنابراین، شر با واسطه پدید آمده است. برای نورالانوار وجود حالت و جهت ظلمانی محال است. پس او سرچشمه شر نخواهد بود. نیاز و تاریکی از لوازم جدایی‌ناپذیر معلول‌هاست، مانند لوازم جدایی‌ناپذیر دیگر ماهیت‌ها. جهان هستی جز چنینی که هست، قابل تصور نیست. به هر حال، وجود بدی و بدبختی در این عالم بارها از خیر و خوشبختی کمتر است (رک. سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۷۲) و اگر جهان غیر از آن چیزی که هست، می‌بود، در این صورت هر چیزی باید غیر خودش بود، مثلاً آب غیر آب بود که محال است (رک. شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۲۱).

رکن دوم: نظام احسن

چون خداوند دارای صفاتی همچون حکمت و علم و قدرت و خیرخواهی محض است، هیچ انگیزه‌ای برای به وجود آوردن شرور ندارد و هر چه از او صادر می‌شود، همه خیر و نیکوست. پس آنچه از شرور در این عالم مشاهده می‌کنیم،

۴. موجودی که شر کثیر و خیر قلیل دارد (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۷۸ و ۴۶۷؛ ج ۲: ۲۳۵؛ ج ۴: ۷۸).

۵. موجودی که خیر و شرش مساوی است.

البته، مقسم این تقسیم از نظر سهروردی کل موجودات است نه ممکنات، بنابراین، خداوند هم در قسم اول قرار می‌گیرد ولی با توجه به موضوع بحث این تقسیم‌بندی با مقسم ممکنات مطرح شد.

سهروردی دو قسم اول این تقسیم را جایز و سه قسم آخر را محال می‌داند. به گفته وی بر اساس قاعده امکان اشرف، امکان ندارد که قسم اول؛ یعنی موجودی که شری در آن نیست، تحقق نیابد، زیرا ما وقتی موجود ممکن غیر اشرف را مشاهده می‌کنیم، حتماً قبل از او موجود اشرف تحقق پیدا کرده است و چون در عالم خیر کثیر تحقق دارد و ترک خیر کثیر به خاطر شر قلیل، شر کثیر است، ممکن نیست قسم دوم؛ یعنی موجودی که خیر کثیر و شر قلیل دارد نیز وجود نداشته باشد. به گفته وی، اگر کسی بپرسد چرا خدا قسم دوم را بدون شر نیافرید، سؤالی فاسد پرسیده است، زیرا محال است خدا چیزی را غیر خودش قرار دهد؛ مثلاً آتش غیر آتش باشد؛ یعنی سوزاننده باشد و در عین حال لباسی را نسوزاند. علاوه بر این که اگر این شر قلیل در این قسم در نظر گرفته نمی‌شد، قسمی دیگر به وجود نمی‌آمد (همان، ج ۱: ۴۶۷؛ ج ۳: ۶۱ و ۱۶۵)، یعنی اگر عالم فقط خیر محض بود، این امر مستلزم آن است که یا عالم طبیعت خلق نشود که در این صورت فیض تنها در موجودات مجرد می‌ماند، یا عالم و نشئه طبیعت، طبیعت نباشد، که در این صورت سلب شیء از خودش لازم می‌آید، یا نشئه طبیعت با قوه طبیعت خودش لوازم ضروری خود را فاقد باشد که در این صورت انفکاک لوازم ذاتی از ذات لازم می‌آید (طالبی، ۱۳۸۹: ۱۶۶-۱۶۷).

ر- شرور لازمه خیرهای برتر

اگر معتقد باشیم شرور لازمه خیرهای برتر است، شرور را لازم و ضروری و غیر منفک از عالم ماده می‌دانیم تا آن جا که اگر قرار باشد از شرور اندک چشم‌پوشیم، باید از آفرینش کل

نتیجه بحث در بخش اول چنانکه اشاره شد، این است که نشان دهیم مبانی مکی و سهروردی در مسأله شر با هم تفاوت‌های آشکاری دارد. در نتیجه اشکال اصلی مکی با تالیف سه گزاره مقوم و دو گزاره الحاقی آسیبی به باور متأله نخواهد زد. هر چند ممکن است مکی پاسخ‌های متأله را در برخی موارد نپذیرد، اما این امر سبب نمی‌شود که وجود شر قرینه‌ای علیه وجود خدا محسوب شود.

بخش دوم: رد شبهات اختصاصی مکی در راه حل‌های مغالطه‌آمیز

مکی علت مغالطات در ساختارهایی که به عنوان راه حل از سوی متألهان ارائه شده را ناشی از ابهام در چند امر می‌داند: ابهام در واژه‌های خیر و شر، ابهام در چگونگی تقابل میان خیر و شر و ابهام در میزان قدرتی که برای قادر مطلق در نظر گرفته می‌شود (cf. makie, 1955: 203). اما مکی پس از بیان این ابهامات به روشن کردن آنها پرداخته و اگر چنین کاری را انجام می‌داد، بسیاری از متألهان از همان آغاز به خاطر آشکار شدن تفاوت ساختاری که مبانی مکی با مبانی آنها داشت، با اشکالات او مواجه نمی‌شدند. رفع این ابهامات از منظر فلسفه سهروردی در ذیل پاسخگویی به شبهات اختصاصی آورده شده است.

نخستین راه حل مغالطه‌آمیزی که مکی مطرح می‌کند، این است که «خیر بدون شر نمی‌تواند وجود داشته باشد یا شر بالضرورة متضایف به خیر است»، سپس بر این راه حل اشکالاتی را وارد می‌کند:

اول اینکه بنا بر این رأی خداوند نمی‌تواند خیری بیافریند، مگر آنکه همزمان شری نیز بیافریند و این امر قدرت او را محدود می‌کند و به این ترتیب یا خداوند قادر مطلق نیست یا برای آنچه یک قادر مطلق انجام می‌دهد، پاره‌ای محدودیت‌ها وجود دارد.

او پس از طرح این اشکال می‌گوید: ممکن است عده‌ای مطرح کنند که چنین محدودیت‌هایی وجود دارد، زیرا از وجود خیر بدون شر محال منطقی لازم می‌آید و حتی قادر مطلق هم، قادر به انجام محالات منطقی نیست. این تفسیر از

همه معلول تبعات و تضاد عالم مادی است که خواه ناخواه منافع برخی را به خطر می‌اندازد، اما برای تحصیل منافع بی‌شمار این عالم از این شرور گریزی نیست (رک. قراملکی، ۱۳۷۷: ۱۰-۱۰۸). به همین سبب است که به عقیده سهروردی، هستی جز بدین‌گونه که هست نمی‌تواند بود و نظامی کامل‌تر از این متصور نمی‌باشد (رک. سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۷۲).

به گفته قطب‌الدین شیرازی، اگر عالمی بهتر از این عالم هستی، ممکن باشد، در حالی که خداوند سبحان آن را نیافریده، این نیافریدن یا به جهت نقص در علم اوست یا عدم توانایی و یا بخیل بودن اوست و تالی با تمام مفروضاتش محال است پس مقدم، که امکان عالمی بهتر از نظام کنونی باشد نیز محال است (رک. شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۲۹).

نکته‌ای که این مقاله در صدد تبیین آن بود، در این بخش بهتر نمودار می‌شود. باور مکی به عنوان یک ملحد در مسأله شر به انکار خدا یا صفات او منجر شد و باور یک متأله در این مسأله هیچ صدمه‌ای به وجود خدا و صفات او نخواهد زد؛ چنان که ملاحظه کرده‌اید، مکی می‌گوید چون شر وجود دارد، پس خدا یا قدرت و خیر محض بودنش رد می‌شود، در حالی که سهروردی معتقد است چون خدا و قدرت او از سوی متأله پذیرفته شده است، پس شر وجود ندارد و آنچه شر محسوب می‌شود، قابل توجیه است. بنابراین، اشکالات مکی برای باور متألهان خطر جدی تلقی نخواهد شد.

رکن سوم: ملازمت ترک خیر کثیر با شر کثیر

در این رکن به این امر توجه شده که صدور جهان ممکن از خداوند واجب بوده است، زیرا اگر خدا به خاطر شر قلیل این عالم را خلق نمی‌کرد، از خیر کثیری جلوگیری کرده بود و این خودش شر کثیر است (رک. شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۲۱). اگر انگشت انسان آسیب ببیند و جراح بداند که سلامت باقی بدن او در قطع آن است، انگشت را قطع می‌کند و اگر قطع نکند موجب هلاک انسان می‌گردد و این نزد عاقل پسندیده است. پس سلامت بدن خیر کثیر است و مستلزم شر قلیل و عاقل این شر قلیل را پسند می‌کند (حیدرآبادی، ۱۳۸۵: ۱۷۵).

دومین اشکالی که مکی به راه‌حل اول وارد می‌کند، این است که عرف معتقد به تقابل میان خیر و شر است، اما راه‌حل حاضر چنین تقابلی را انکار می‌کند. اگر شر متضایف به خیر باشد، لازم نیست که فرد خیرخواه تا آنجا که می‌تواند شر را از بین ببرد، علاوه بر این، در این صورت خیر و شر دیگر خصیصه ذاتی چیزی نیستند (cf. makie, 1955: 204).

اولاً مکی برای بیان تقابل خیر و شر واژه "oppose" را به کار برده است. منظور از این واژه در عبارت مکی یا معنای تضاد است یا تقابل. اگر منظور از این واژه تقابل باشد - که البته با توجه به محتوا بعید به نظر می‌رسد - از دیدگاه سهروردی تقابل شامل تناقض، تضاد، تضایف و عدم و ملکه است و در این صورت، اشکال به این صورت که او مطرح کرده، مورد تردید قرار می‌گیرد، زیرا سوال مطرح می‌شود که عرف کدام یک از انواع تقابل را درباره شر در نظر می‌گیرد.

اما اگر منظور از واژه "oppose" معنای تضاد باشد، سهروردی با آن مخالف است و اعتقاد دارد کسی که ظلمت و شر را امری وجودی می‌داند، گمان می‌کند که با نور و خیر ضد یکدیگرند و اگر کسی به این نوع تقابل اعتقاد داشته باشد و از طرفی معتقد باشد که از واحد جز واحد صادر نمی‌شود، پس باید بپذیرد که مبدأ نور و خیر غیر از مبدا ظلمت و شر است. به عقیده سهروردی ظلمت و شر، عدم نور و عدم خیر است و بنابراین، نسبت میان نور و ظلمت و خیر و شر، عدم و ملکه است، نه تضاد.

پس از آن جا که سهروردی تقابل میان خیر و شر را عدم و ملکه می‌داند، در نتیجه با اصل راه حل که شر بالضروره متضایف به خیر است، نیز مخالف است، چون این نوع تقابل عبارت است از تقابلی که از نسبت یکی با دیگری حاصل می‌شود و بنابراین، به‌طور یک‌طرفه برای افراد صدق نمی‌کند (رک. سهروردی، ۱۳۸۵: ۲۴۲)؛ یعنی در خیر و شر، تصور خیر، وابسته به تصور شر نیست. بهترین مثال در این مورد هم وقوع خیر در خداوند است، زیرا خدا از جهت ذات، خیر محض است.

مفهوم «قدرت مطلق» در واقع نوعی تعدیل در درک عرفی ما از مفهوم یاد شده است (cf. makie, 1955: 203).

در اشکال مکی مطرح شده که خدا نمی‌تواند خیری بیافریند، مگر آنکه همزمان شری بیافریند. اولاً چنانکه گفته شد خداوند خالق شرور نیست؛ ثانیاً بر فرض که چنین باشد، باز هم سهروردی نمی‌تواند این اشکال را بپذیرد.

او این سخن مکی مبنی بر این اعتقاد که "قدرت خداوند به محالات منطقی تعلق نمی‌گیرد؛ در واقع نوعی تعدیل در درک عرفی ما از مفهوم قادر مطلق است" را قبول نمی‌کند و معتقد است حیطة قدرت قادر مطلق ممکنات است، نه محالات و ممتنعات؛ زیرا اگر محالات هم در حیطة قدرت قادر متعال واقع می‌شدند، دیگر محال و ممتنع نبودند، پس چون محالند، غیر ممکن‌اند، در نتیجه عالمی بهتر و غیر از این که هست، نمی‌توانست وجود داشته باشد (رک. غفاری، ۱۳۸۰: ۳۰۹). به گفته برخی این عقاید اشتباه، درباره صفتی مانند قدرت خداوند ناشی از کثرت استغراق به محسوسات و عدم علم به معقول به وجود می‌آید (رک. هروی، ۱۳۳۳: ۲۰۲).

سهروردی در *هیالک النور* درباره این مطلب که قدرت خدا به محالات تعلق نمی‌گیرد، می‌گوید: «وجود از آن تمامتر که هست محال بود، زیرا اگر ممکن بود لازم آید که ذات خدا اقتضای احسن کرده باشد و ترک اشرف کرده و این محال است، زیرا که لازم ذات او باید اشرف باشد و لازم اشرف، اشرف باید. همچنانکه عکس نور شریف‌تر بود از عکس عکس و چون که وجود تمامتر از این که هست، محال بود در زیر قدرت قادر نیاید، چه تعلق قدرت به محال نبود» (سهروردی، ۱۳۸۸، ج ۳: ۱۰۱) و این عدم قدرت برای او عجز محسوب نمی‌شود (رک. شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۹۸)، بنابراین عالم از این تمامتر و بهتر امکان ندارد.

پس سهروردی اولین اشکال مکی را این‌گونه حل می‌کند که خداوند می‌تواند قادر مطلق باشد، در عین حالی که قدرت او بر محالات منطقی تعلق نمی‌گیرد و در نتیجه لازم نیست که یکی از قضایای مقوم که عبارت است، از این که خداوند قادر مطلق است به‌طور ضمنی در خلال استدلال رد شده باشد.

مسأله شرور کمک می‌کند که بگوییم شر وجود دارد، اما صرفاً به اندازه‌ای که بتواند نقش خود را به عنوان تضایف خیر ایفا کند، اما گمان نمی‌کنم هیچ خداپرستی این مطلب را بپذیرد که شر موجود در عالم اندک و به اندازه ضروری است (makie, 1955: 205).

اولاً سهروردی تقابل خیر و شر را تقابل تضاد نمی‌داند و ثانیاً اشاره شد که در تقسیم‌بندی ممکنات شر عالم اندک و به اندازه‌ای است که گریزناپذیر است.

سهروردی دلیل خود را بر اکثری بودن خیر با سه نمونه مثال بیان می‌کند:

مثال اول آتش است. او معتقد است گرچه آتش جامه یا عضوی را می‌سوزاند، اما فایده او بیشتر از مضرت آن است، زیرا وجود مرکبات به آتش است و اگر آتش نبود، در نتیجه نباتی نبود و به تبع آن حیوانی نبود تا عضو او با آتش تماس پیدا کند. دومین مثال او مربوط به حیوانات است؛ به اعتقاد وی اگر چه حیوانات مضرت‌هایی دارند، مثلاً برخی از آنها به انسان یا برخی از آنها به برخی دیگر آسیب می‌رسانند، اما در کل خیریت وجود حیوان، بیش از شر اوست. سومین مثال او درباره انسان است. فضایل زیادی که انسان‌ها کسب می‌کنند، در مقابل امور فاسد و اخلاق بدی که از آنها صادر می‌شود، بسیار بیشتر است (ریزی، ۱۳۶۹: ۴۸۳).

ممکن است گفته شود شاید در امور طبیعی بتوان گفت که شر کمتر از خیر است، اما شری که از انسان‌ها در این عالم جریان می‌یابد، بسیار بیشتر از خیری است که در عالم هست. سهروردی در این باره در کتاب *پرتوانامه* می‌گوید: «اگر کسی گوید که چون بیان کرده خیر بیش از شر است، چون است که بر مردم طاعت شهوات و غضب و جهل و انصراف از آخرت غالب است و بیشتر شقی‌اند؟ بدان که مراتب مردم در این عالم سه دسته‌اند: طرف اقصی در سعادت دنیوی و متوسط در مراتب بسیار و سافل که عرصه مصائب مالی و بدنی است و مجموع آن هر دو قسم بیش از این است، بلکه وسط بیشتر اقسام است در آخرت، حال همچنین است و سعادت و خیر بیشتر از شقاوت و شر باشد» (سهروردی، ۱۳۸۸، ج ۳: ۲-۶۱)

اگر کسی قائل به تضایف خیر و شر باشد، اشکال مبنی بر این که در این صورت خیر و شر خصیصه ذاتی چیزی نیستند، بر او وارد نمی‌شود، زیرا در منطق اثبات شد که متضایفان وجود عینی و خارجی ندارند، بلکه وجود آنها فقط در ذهن است و در نتیجه شخص با اعتقاد به تضایف خیر و شر، به نفی خیر و شر ذاتی معتقد شده است، در حالی که تمام متألهان بر این اصرار می‌ورزند که دست کم خیر خصیصه واقعی اشیاست (رک. قراملکی، ۱۳۷۷: ۷-۱۶۸).

در نتیجه این بحث، اشکالات دیگر مکی، به قبول تضایف بین شر و خیر بستگی دارد و به این شکل این اشکالات برای سهروردی مطرح نخواهد بود.

به گفته سهروردی، یکی از تفاوت‌های میان دو ضد و عدم و ملکه این است که دو ضد، دو ذات هستند، اما عدم، ذات نیست. همچنین، برای تعقل عدم، کافی است چیزی را از موردی که قابلیت آن را دارد، سلب کنیم و به بیش از این نیاز نیست و عدم علت برای ملکه خود به خود علت عدم نیز هست، اما هر یک از دو ضد امری وجودی هستند که نیاز به علت وجودی دارند (سهروردی، ۱۳۸۵: ۲۴۹).

مکی تضایف میان خیر و شر را بدین صورت انکار می‌کند که چه اشکالی دارد همه چیز خیر باشد، البته در این صورت ما متوجه خیر نمی‌شویم و واژه خیر را نمی‌سازیم، زیرا انسان‌ها در صورتی متوجه اوصاف می‌شوند و برایشان نام وضع می‌کنند که آن اوصاف دارای اضداد واقعی باشند. اما این مسأله که می‌گوید هر واژه‌ای باید متضادی داشته باشد، اصلی راجع به زبان و نحوه تفکر ماست و یک اصل هستی‌شناختی نیست، تا با مشکل عمده‌ای روبه رو شویم. بنابراین، قاعده‌ای که می‌گوید خیر نمی‌تواند بدون شر وجود داشته باشد، بیانگر ضرورت منطقی که خدا باید از آن تبعیت کند، نیست. بلکه می‌توان گفت خدا می‌توانست همه چیز را بیافریند، هر چند ما متوجه نمی‌شدیم که او چه کرده است (makie, 1955: 204).

اما بر فرض هم که بپذیریم اصل فوق‌الذکر یک اصل هستی‌شناختی است، این مطلب نیز تنها در صورتی به حل

البته، باید توجه داشت که این پاسخ، فقط در رد این سخن است که می‌گوید: "اگر امری همواره با واسطه از خدا صادر شود، قدرت او محدود می‌شود" زیرا با توجه به اعتقاد سهروردی به عدمی بودن شر، ما نیاز به فاعل و مبدا صدور برای تحقق شر نداریم، عدم چیزی نیست که شأنت صدور از فاعل حقیقی را داشته باشد.

رابطه نور نسبت به ظلمت و جهان، از نوع رابطه یک حقیقت عینی نیست، بلکه از نوع رابطه یک حقیقت عینی با مرز و قالب آن است که اساساً آن هم امری عدمی است، در چنین رابطه‌ای مرز و قالب شی ضرورتش را از خود شیء می‌گیرد و نه بالعکس؛ یعنی تا شیء نباشد، حد و مرزی هم تحقق نخواهد یافت. تا نوری نباشد، ظلمت ضرورت نمی‌یابد (امید، ۱۳۸۲: ۳۲). با توجه به این سخن در خواهیم یافت که نسبت دادن شرور به خداوند با مسامحه است و نسبت حقیقی نیست.

راه‌حل سومی که مکی در مقاله خود به عنوان راه‌حلی مغالطه‌آمیز مطرح می‌کند، این است که «جهان همراه با شرور موجود در آن بهتر از جهان بدون هرگونه شروری است».

این راه حل به دو صورت بسط داده می‌شود:

اولاً با یک تشبیه زیبایی‌شناختی می‌توان اظهار داشت که تضادها زیبایی را تشدید می‌کنند، مثل اصوات ناهمگون در موسیقی که باعث زیبایی موسیقی می‌شود.

ثانیاً می‌توان با تکیه بر مفهوم پیشرفت، اظهار داشت که بهترین سازماندهی جهان آن است که جهان پیشرفت داشته باشد نه این که ساکن باشد و غلبه تدریجی خیر بر شر واقعا برتر از تفوق دائمی و ابدی است.

مکی به این نکته اشاره می‌کند که پیش‌فرض این راه حل در اصل شرور فیزیکی یعنی دردهاست. او ساختار این راه حل را این‌گونه بیان می‌کند که ما یک شر نوع اول داریم که درد و رنج است و خیر مقابل آن لذت و نیکبختی است. سپس می‌گوید خیر نوع دومی نیز وجود دارد که بسط نیکبختی از طریق مبارزه با بدبختی است و این خیر نوع دوم باعث نقصان شر اول و افزایش خیر اول می‌شود. قائلان به این نظریه

در نتیجه، خیری که در عالم هست، بسیار بیشتر از شر موجود است.

دومین راه‌حلی که مکی از طرف متألّهان مطرح می‌کند، این است که شر به واسطه خیر ضروری است.

به عقیده وی، این راه حل اشکالاتی جدی را بر قدرت خداوند وارد می‌کند، زیرا بنا بر قانون علیت، نمی‌توان بدون واسطه‌ای معین به هدفی مشخص دست یافت و اگر خداوند مجبور باشد شر را به عنوان واسطه‌ای برای خیر بیافریند، دست کم باید تابع بعضی قوانین علی باشد و این مسأله با قدرت مطلق خداوند ناسازگار است و به طور ضمنی یکی از قضایای مقوم که عبارت است از: «خداوند قادر مطلق است» را رد می‌کند (cf. makie, 1955: 205).

از نظر سهروردی مخلوقات و آفریده‌های خداوند سه قسم است: یک قسم آفریده‌هایی هستند که بی‌واسطه خلق شدند و استناد می‌کند به آیه «فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحي» (حجر/ ۲۹) که در حق آدم نازل شده و یا آیه «و ینصرك الله نصرا عزیزا» (فتح/ ۳) که در حق پیامبر نازل شده است و قسم دوم آفریده‌هایی هستند که با واسطه، خلق شده‌اند و مثال می‌زند به علم پیامبران و قسم سوم آنهایی هستند که به جمع آفریده شده‌اند و به آیه «و السماء بنیناها بأید و انا لموسعون و الارض فرشناها فنعم الماهدون» (ذاریات/ ۴۷-۴۸) استناد می‌کند (سهروردی، ۱۳۸۸، ج ۳: ۲-۳۶۱). با این بیان مشخص شد که از نظر سهروردی امکان دارد که برخی افعال با واسطه از خداوند صادر شوند.

او بر این قسم از افعال استدلال می‌کند که ممکن نیست خداوند بدون واسطه ملک، فلک را بیافریند، زیرا که در خداوند دو اراده پدید می‌آید: یکی آفریدن فلک و دیگری آفریدن ملک و به خاطر این که ملک شریف‌تر از فلک است، اراده‌ای که به ملک تعلق می‌گیرد، شریف‌تر از آن است که به ملک تعلق گرفته، و در نتیجه دو جهت ثابت در ذات خداوند پدید می‌آید و خداوند منزّه از کثرت و تعدد است (سهروردی، ۱۳۸۸، ج ۳: ۳۸۲).

بر اختیار" معروف شده و بیان می‌کند که شر لازمه اختیار انسان است.

با این راه حل شر دیگر مربوط به خدا نیست، بلکه متعلق به انسان‌هاست و در واقع، این راه حل می‌تواند پاسخی به انتقاد نوع سوم باشد؛ به این صورت که شر نوع اول یکی از اجزای ضروری خیر نوع دوم است و شر نوع دوم لازمه اختیار انسان است و خدا مسؤولیتی در قبال آن ندارد، پس انتقاد نوع سوم منتفی می‌شود.

اما سوالی که اینجا مطرح می‌کند، این است که چرا خدا به انسان اختیار داد تا او مرتکب شر شود و معتقد است برخی چنین پاسخ داده‌اند که بهتر است انسان‌ها مختار باشند و به خطا روند، نه اینکه مثل موجودات مکانیکی همیشه صحیح عمل کنند. این پاسخ دارای سه پیش فرض است:

۱. اختیار یک خیر نوع سوم است.
۲. اگر خیر نوع دوم به نحوه مجبورانه‌ای پدید آمده باشد، اختیار از آنها بهتر است.
۳. شرور نوع دوم، متمم‌های منطقی ضروری اختیار هستند، همان‌گونه که درد پیش فرض منطقی ضروری همدردی است. او می‌گوید که من در صحت پیش فرض سوم تردید دارم، چرا که خداوند می‌توانست انسان را به گونه‌ای بیافریند که در گزینش‌های خود همواره خیر را برگزیند. اگر منطقی محال نیست که انسان‌ها یک یا چند بار مختارانه خیر را برگزینند، این امر هم محال نیست که انسان‌ها همواره به اختیار خویش خیر را برگزینند (cf. makie, 1955: 209).

شیخ اشراق در مبحث جبر و اختیار، سخنانی بسیار مختصر دارد و پاسخ دادن به شبهه مکی به طور مستقیم در فلسفه او امکان‌پذیر نیست.

همان‌طور که از نظر سهروردی از خلق عالم مادی بدون وجود شر محال منطقی لازم می‌آید، زیرا که لازمه آن، این است که جهان مادی، جهان مادی نباشد، به همان شکل از خلق انسان‌هایی مختار که همواره افعال خیر و نیک انجام دهند، نیز محال منطقی لازم می‌آید. البته، این سخن به این معنی نیست که هیچ انسانی بدون خطا نمی‌تواند وجود داشته

معتقدند که به رغم شرور واقعی و یا شر نوع اول، این جهان، بهترین جهان منطقیاً ممکن است، زیرا در این جهان خیرهای بسیار مهم نوع دوم وجود دارد و به این ترتیب شرور با خیر محض بودن و قادر مطلق بودن خدا ناسازگار نیست (cf. makie, 1955: 207-8).

مکی اشکالات این راه حل را این‌گونه بیان می‌کند که اولاً در این راه حل خیر دوم و سوم ارزش فرعی و تبعی پیدا می‌کنند و صرفاً واسطه‌ای برای خیر نوع اول به شمار می‌روند. پس این سخن بی‌پایه است که خدا برای بسط فضائی نظیر نیکخواهی و شجاعت است که شروری مثل بدبختی را پدید می‌آورد؛ ثانیاً این راه حل مستلزم آن است که خداوند نیکخواه یا همدرد ما نباشد؛ چرا که او در صدد به حداقل رساندن شر نوع اول نیست بلکه صرفاً در صدد ترقی و بسط خیر است؛ ثالثاً وجود شر نوع دوم کاملاً ممکن است. همان‌طور که شر نوع اول در مقابل خیر نوع اول است، شر نوع دوم نیز در مقابل خیر نوع دوم است؛ مانند بدخواهی و بی‌رحمی و بی‌عاطفگی. چون قائلان به این اعتقاد خیر نوع دوم را چیز مهمی به‌شمار می‌آورند، بنابراین شر نوع دوم هم باید شر مهمی باشد (cf. makie, 1955: 208).

با توجه به بیان مکی در اشکال سوم به نظر می‌رسد این اشکال با ساختار و بیانی دیگر در فلسفه سهروردی قابل حل باشد، اما با این بیان نمی‌توان پاسخی صریح در فلسفه اشراق برای آن پیدا کرد.

دلیل مطرح کردن این راه حل و توضیح آن علی‌رغم نداشتن پاسخی صریح در فلسفه سهروردی، این بود که زمانی فهم صحیح راه حل چهارم میسر خواهد شد که با شر نوع اول و دوم و خیر نوع اول و دوم و سوم که در بیان مکی مطرح شده، آشنا شده باشیم، علاوه بر این که مکی در راه حل چهارم پاسخی را برای اشکالات راه حل سوم مطرح می‌کند که در نتیجه نیازی به پاسخگویی به این اشکال از جانب متأله نخواهد بود.

به عقیده مکی راه حل چهارم، بهترین دفاع موجود از باورهای خداشناسان است. این راه حل به نظریه "دفاع مبتنی

مطلق است، پس خیر محض و نفع رساننده به هر موجودی است و مبدع ماهیات و افاده کننده تمام کمالات آنهاست.
۲. خدا قادر محض است.

سهروردی ضمن پذیرش این مقدمه، برخلاف مکی معتقد است که قدرت خداوند به محالات ذاتی تعلق نمی‌گیرد و این مطلب محدودیتی بر قادر مطلق وارد نمی‌کند، در نتیجه موجود مادی مجرد یا مختار مجبور عقلاً محال است و تخصصاً از حیثه قدرت الهی خارج است، بنابراین، نقضی بر قدرت و به تبع وجود او وارد نمی‌کند.
۳. شر وجود دارد.

سهروردی این گزاره را به شکلی که مکی مطرح کرده، نمی‌پذیرد و معتقد به عدمی بودن شر است. برای شر ذاتی وجود ندارد، بلکه شر عدم ذات و یا عدم کمال ذات است. در واقع، آنچه وجود است، خیر است تا زمانی که از آن ابطال چیزی لازم نیاید.

پس با بررسی این سه گزاره در قالب فلسفه سهروردی، اشکال مکی در منافات داشتن سه گزاره مقوم، مطرح نخواهد شد. آنچه به عنوان مبانی فلسفه سهروردی در بخش اول بیان شد، مانع ورود اشکالات مکی در بحث شر برای معتقدان به این مبانی می‌شود، مانند رد نظریه انسان محوری که به واسطه قبول این مبنا، انسان صلاحیت نسبت دادن شر به وقایع خارج را ندارد و یا مبنای حصر عقلی تقسیم بندی ممکنات بر اساس خیر و شر که وجود شر قلیل را در عالم بلامانع و حتی واجب و نبود آن را منافی با حکمت خداوند می‌داند. با دقت در این مبانی متوجه خواهیم شد که این مبانی به طریق اولی مانع طرح اشکالات تخصصی در بخش دوم خواهند شد؛ هر چند بدون لحاظ این مبانی نیز پاسخ‌هایی در فلسفه اشراق بر این اشکالات وجود دارد.

منابع

- ۱- امید، مسعود. (۱۳۷۶). «درآمدی به هستی شناسی شیخ اشراق»، اصغر محمدخانی و حسن سیدعرب، (۱۳۸۲)، نامه سهروردی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۱۷ - ۴۴.

باشد، بلکه منظور این است که لازمه اختیار، امکان تحقق شر از جانب فرد مختار است، در صورتی که در اشکال مکی این امکان عملاً از فرد مختار گرفته می‌شود.

به اعتقاد سهروردی، هر کس اراده کننده یکی از دو طرف نقیض باشد - بر فرض اراده خیر و غیر خیر - به ناچار باید یکی از دو طرف نزد او بر دیگری ترجیح داشته باشد، چون اگر چنین ترجیحی حاصل نشود، نسبت هر یک از دو طرف به او ممکن خواهد بود و وقوع ممکن بدون هیچ گونه رجحان محال است. البته، احتمال دارد که فعلی در ذات خود خیر باشد، ولی تا زمانی که برای فاعل مختار، برتر از ترک آن نباشد، آن را اختیار نخواهد کرد و آن فعل انجام نخواهد شد (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۲۸). اکنون اگر خداوند انسان را طوری خلق می‌کرد که همواره افعال خیر از او صادر می‌شد، پس یا باید همه انسان‌ها به یک میزان از علم برخوردار بودند تا بتوانند آن چه خیر است را از شر تشخیص دهند و مصالح و فواید آن را بفهمند تا ترجیح انتخاب فعل خیر از شر برای آنها پدید آید که در این صورت هیچ تفاوت و برتری میان نوع انسانی حاصل نمی‌شد، یا باید ترجیح فعل خیر را در نهاد انسان‌ها قرار می‌داد که در این صورت این فعل مختارانه از طرف انسان محسوب نمی‌شد زیرا این ترجیح از سمت خود انسان نبود، بلکه به گونه‌ای آفریده شده بود که بدون اختیار همواره ترجیح خیر برای او اولویت داشته باشد.

نتیجه

با توجه به آنچه درباره شر از دیدگاه سهروردی گذشت، می‌توان گزاره های مقوم مکی را به گونه‌ای تحلیل کرد که نتایجی برخلاف نتایج مکی به دست آید، بنابراین، بار دیگر گزاره‌های مقوم مکی را بررسی می‌کنیم:

۱. خداوند خیر محض است.

سهروردی این گزاره را کاملاً می‌پذیرد و آن را این گونه توضیح می‌دهد که وجود مساوق خیر است و چون خدا وجودی کامل و محض است، در نتیجه خیر مطلق و محض نیز هست. به عبارت دیگر، امکان شر در جایی وجود دارد که وجودی محدود باشد یا وجود نباشد و چون خداوند وجود

15- J.l.macke. (1955). **evil and omnipotence**,
from: mind, vol.lxiv

- ۲- پترسون، مایکل. (۱۳۷۶). *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، تهران: طرح نو، چاپ سوم.
- ۳- حیدرآبادی، علی. (۱۳۸۵). *نهایه الظهور (شرح فارسی رساله هیاکل النور سهروردی)*، تهران: دانشگاه، چاپ اول.
- ۴- دوانی، محقق. (۱۴۱۱). *ثلاث رسائل (و بذیله رساله هیاکل النور)*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۵- ریزی، اسماعیل بن محمد. (۱۳۶۹). *حیات النفوس (فلسفه اشراق به زبان فارسی)*، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- ۶- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۷۵). *مجموعه مصنفات*، ج ۱ و ۲، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم.
- ۷- _____ . (۱۳۸۸). *مجموعه مصنفات*، ج ۳ و ۴، تصحیح و مقدمه سید حسن نصر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۸- _____ . (۱۳۸۵). *المشارع و المطارحات*، مترجم و حاشیه‌نگار دکتر صدرالدین طاهری، تهران: چاپخانه مجلس شورای اسلامی.
- ۹- شهرزوری، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۳). *شرح حکمه الاشراق*، تصحیح و ترجمه حسین ضیایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۰- شیرازی، قطب‌الدین. (۱۳۸۰). *شرح حکمه الاشراق*، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- ۱۱- طالبی، محمدجواد. (۱۳۸۹). *مبانی شراز دیدگاه حکمت متعالیه*، قم: دانشگاه قم.
- ۱۲- غفاری، محمدخالد. (۱۳۸۰). *فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۳- قدردان قراملکی، محمدحسن. (۱۳۷۷). *خدا و مسأله شر*، قم: دفتر تبلیغات حوزه قم.
- ۱۴- هروی، محمد شریف. (۱۳۶۳). *ترجمه و شرح حکمه الاشراق*، تهران: امیر کبیر.